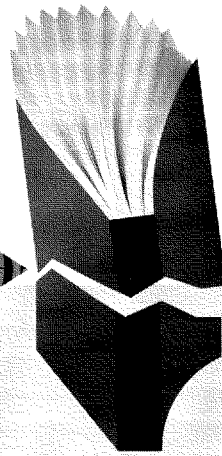
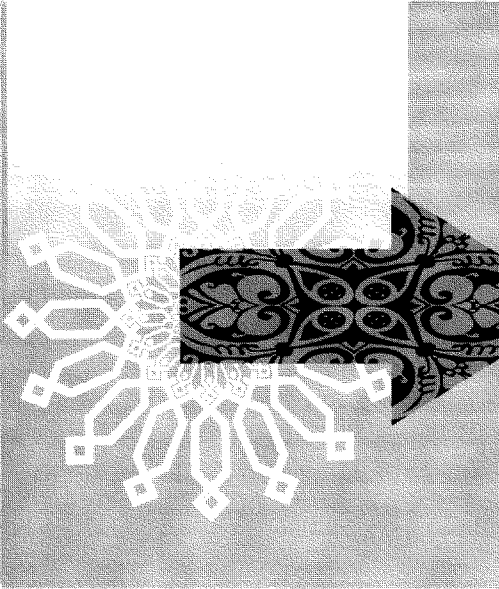


از نگاه دیگری





ردّ فتاوی و هابیان

علامه محمد حسین کاشف الغطاء رحمته الله / مهدی سرحدی

مقدمه

از شبهه‌های بی‌اساس و هابیان، که آن را دستاویزی برای تعرض به مقدسات اسلامی و تخریب آثار و ابنیه و زیارتگاه‌های معصومین علیهم السلام قرار داده‌اند، «ممنوعیت ساختن بنا بر روی قبور» است و این پندار بی‌پایه، علمای آنان را به صدور فتوایی واداشته که با اجماع مذاهب مختلف اسلامی آشکارا در تعارض است و بسیاری از علمای مذاهب با آن به مخالفت برخاسته و برای اثبات بطلان آن، کتاب‌ها نوشته‌اند و مقاله‌ها منتشر کرده‌اند.

از بزرگانی که این فتاوی و هابیان را نقد و بررسی کرده و آن را با ارائه دلایل و برهان‌های محکم و آشکار نقض کرده، علامه شیخ محمدحسین کاشف الغطاء رحمته الله است. مقاله رد فتاوی و هابیان، یکی از پنج مقاله‌ای است که در کتابی با عنوان «آیات البينات فی قمع البدع والضلالات» گرد آمده است.

شرح حال مؤلف:

نام او محمد حسین بن علی بن محمد بن موسی بن جعفر بن خضر بن یحیی بن



سيف‌الدین مالکی نجفی، مشهور به کاشف الغطا است. وی در ۱۲۹۴ ق. در نجف اشرف متولد شد و در خانواده‌ای اهل علم و تقوا پرورش یافت. ده سال بیشتر از عمرش نمی‌گذشت که فراگیری علوم اسلامی را آغاز کرد. سطح فقه و اصول را در ابتدای جوانی به پایان رسانید و سپس در محضر اساتید بزرگی چون شیخ محمد کاظم خراسانی و سید یزدی و آقا رضا همدانی حضور یافت و سالیان دراز، از خرمن معرفت آن بزرگان خوشه‌چینی کرد، چندان که در میان شاگردان آنها سرآمد شد و مورد احترام و توجه ویژه‌ی اساتید خود قرار گرفت. او همچنین فلسفه را در محضر اساتید نامداری همچون میرزا محمد باقر اصطهباناتی و شیخ احمد شیرازی فرا گرفت. چندی بعد، تدریس در مسجد «هندی» نجف اشرف را آغاز کرد و آوازه و شهرتش چندان فراگیر شد که بیش از یکصد تن از فضلاء حوزه در محضر درسش حاضر می‌شدند.

از ویژگی‌های برجسته علامه کاشف الغطاء رحمته‌الله، فعالیت در عرصه‌های گوناگون و انجام سفرهای بسیار بود. ایشان در سفرهای خود با استفاده از روش «مباحثه موضوعی»، در راه نشر و ترویج اندیشه‌های مذهب اهل بیت علیهم‌السلام و وحدت و تقریب میان مذاهب اسلامی تلاش می‌کرد.

پس از انتشار جلد نخست یکی از کتاب‌های ایشان با عنوان «الدین و الاسلام»، حکومت وقت، از انتشار مجلدات دیگر کتاب ممانعت به عمل آورد و ایشان پس از به جا آوردن فریضه حج، برای چاپ بقیه کتاب رهسپار شام گردید و دو جلد از کتاب مذکور را در بیروت منتشر کرد.

وی در سفر مذکور با بسیاری از اندیشمندان و اهل علم دیدار و گفتگو کرد و با شمار زیادی از آنان؛ از جمله امین ریحانی، فیلسوف مسیحی لبنانی مکاتباتی داشت. همچنین با نویسنده نامدار لبنانی، جرجی زیدان در باره یکی از تألیفات او، با عنوان «تاریخ آداب اللغة العربیه» گفتگوهایی انجام داد و بسیاری از اشتباهات و تعابیر نارسای کتاب مذکور را به وی یادآور شد. از دیگر برنامه‌های علامه کاشف الغطاء، در آن سفر طولانی، دیدار و گفتگو با یکی از مدرّسان الأزهر، به نام شیخ یوسف الدجوی و یکی از علمای مشهور

دمشق در آن روزگار، به نام شیخ جمال الدین قاسمی بود. در آن سفر پربار، علامه بسیاری از تألیفات خود را در بیروت منتشر کرد و ضمن تلاش برای انتشار تألیفات دیگر نویسندگان، شماری از آن‌ها را نیز تصحیح نمود. اقامت او در سوریه، لبنان و مصر سه سال به طول انجامید.

بازگشت او به عراق در سال ۱۳۳۲ ق. با آغاز جنگ جهانی اول همزمان بود و موجب شد که ایشان به همراهی سید محمد یزدی - فرزند استادش سید یزدی - روزگاری را با دغدغه جنگ و جهاد بگذرانند.

پس از پایان جنگ، علامه به نجف اشرف بازگشت و در سال ۱۳۳۸ ق. بسیاری از اهل عراق وی را به عنوان مرجع تقلید خود برگزیدند. در ۱۳۵۰ ق. از ایشان برای شرکت در همایشی در قدس شریف دعوت به عمل آمد و وی ضمن حضور در آن، سخنان پرتنید و غرایب ایراد کرد که بیانگر علم و فضل ایشان بود، چندان که علمای حاضر در همایش، برای اقامه نماز جماعت به ایشان اقتدا کردند.

چندی بعد، در سال ۱۳۵۲ ق. به ایران آمد و مدت ۱۸ ماه در شهرهای مختلف ایران اقامت کرد و در سال ۱۳۵۲ ق. در همایش علمای کشورهای اسلامی در کراچی حضور یافت.

علامه کاشف الغطاء پس از سال‌ها تلاش خستگی ناپذیر در راه خدمت به دین، در روز دوشنبه ۱۸ ذی‌قعدة ۱۳۷۳ ق. و در پی بیماری طولانی دار فانی را وداع گفت و پیکر مطهرش در وادی السلام نجف اشرف به خاک سپرده شد.

از آن علامه بزرگ، علاوه بر مقالات و اشعار بدیع، کتاب‌های بسیاری برجا مانده که بر بیش از سی عنوان بالغ می‌گردد. برخی از آنها عبارت‌اند از:

۱. الآيات البينّات في قمع البدع والضلالات.

۲. اصل الشیعه و اصولها.

۳. الفردوس الأعلى.

۴. الأرض و التربة الحسينیه.

۵. العبقات العنبرية في الطبقات الجعفرية.

۶. تحریر المجله.

۷. المثل العليا في الاسلام لا في بحمدون.
۸. شرح على العروة، كتبه في حياة استاذہ.
۹. الدين والاسلام، أو الدعوة الاسلامية إلى مذهب الامامية.
۱۰. نزهة السمر ونهضة السفر.
۱۱. المراجعات الريحانية، الموسوم بالمطالعات والمراجعات أو النقود والردود.
۱۲. وجيزة الأحكام.
۱۳. السؤال والجواب.
۱۴. زاد المقلدين (فارسی).
۱۵. حاشية التبصره.
۱۶. حاشية العروة الوثقى.
۱۷. تعليقة على سفينة النجاة.
۱۸. مناسک حج.
۱۹. تعليقة على عين الحياة.
۲۰. حاشية على مجمع الوسائل (فارسی).
۲۱. التوضیح فی بیان حال الإنجيل والمسیح.
۲۲. عين الميزان في الجرح والتعديل.
۲۳. محاوره مع السفيرين.
۲۴. ملخص الأغاني.
۲۵. رحلة الى سورية ومصر.
۲۶. ديوان شعر.
۲۷. جنة المأوى.

رساله ردّ فتاوی و هابیان

علامه كاشف الغطاء، این مقاله را در نقد و بررسی پاسخ منسوب به علمای مدینه، به سؤال قاضی القضاة و هابیان، شیخ عبدالله بن بلیهد نوشته است. بلیهد در سال ۱۳۴۴ق. (۱۹۲۵م.)، با مطرح کردن پرسشی خطاب به علمای مدینه، از آنان در خصوص ساختن بنا بر روی قبور و

مسائل مربوط به زیارت قبور استفتا کرده بود.

علامه در این مقاله بر آن است که اسناد و منابع صدور این فتوا را به روش علمی و آزادانه، با توجه به کتب صحیح و معتبر اهل سنت، مورد بررسی قرار دهد. اهمیت این مقاله از آن جا ناشی می‌شود که نویسنده آن، در زمان وقوع تحولات و حوادث مهم می‌زیسته و بارها نسبت به خطرات ناشی از عقاید وهابیان و مضرات گسترش آن هشدار داده است.

پرسش قاضی القضاة (ابن بلیهد) از علمای مدینه

علمای مدینه، که خداوند دانش و فهم آنان را افزون کند! درباره ساختن بنا بر روی قبور و تبدیل آن‌ها به مسجد، چه نظری دارند؟ آیا این کار جایز است یا خیر و اگر جایز نیست و به شدت از آن نهی شده، آیا تخریب آن بناها و جلوگیری از اقامه نماز در کنار آن [قبور] واجب است؟ و اگر این بناها در محل وقف عام؛ مانند بقیع ساخته شده و مانع از بهره‌برداری کامل از محل‌های ساخت بنا باشد، آیا مصداق غضب محسوب می‌شود و باید به منظور جلوگیری از پامال شدن حقوق استفاده‌کنندگان، آن بناها تخریب شود؟ و کارهایی که افراد نادان در کنار ضریح‌ها انجام می‌دهند؛ مانند دست کشیدن به قبر و مخاطب ساختن صاحبان آن‌ها، به جای خداوند و تقرّب جستن و نذر و قربانی کردن و روشن کردن شمع و چراغ در آن‌ها جایز است یا خیر؟ و کارهایی که در کنار حجره و مقبره پیامبر ﷺ انجام می‌شود؛ مانند روکردن به آن، هنگام دعا و طواف کردن پیرامون آن و بوسیدن و دست کشیدن بر آن و نیز کارهایی که در مساجد انجام می‌شود؛ مانند خواندن فاتحه بر مردگان و ذکر گفتن میان اذان و اقامه و پیش از طلوع فجر و روز جمعه، آیا این کارها مشروع و جایز است یا خیر؟

فتوای خود را در این باره بیان کرده، ادله مورد استناد در آن را ذکر نمایید. امید است خداوند شما را اجر دهد و همواره مرجع و پناه مردمان باشید.

متن پاسخ منسوب به علمای مدینه

«ساختن بنا بر روی قبور - با توجه به صحت احادیث وارده در منع آن - بنا بر اجماع ممنوع است؛ از این رو، بسیاری از علما بر وجوب تخریب آن‌ها فتوا داده‌اند و در این باره به حدیث [امام] علی - رضی الله عنه - استناد کرده‌اند که خطاب به ابوالهیاج



می‌گوید: آیا تو را برانگیزم به آنچه پیامبر خدا ﷺ مرا بدان برانگیخت؛ این که هیچ تندیس و تمثالی را بر جا نگذاری و همه را نابود کنی و هیچ قبر برافراشته‌ای را باقی نگذاری و همه را صاف کنی؟^۱

و اما تبدیل مقبره‌ها به مسجد و نماز خواندن و روشن کردن چراغ در آنها ممنوع است، بنا بر حدیث ابن عباس که [از قول پیامبر خدا ﷺ] آورده است: خداوند زنانی را که به زیارت قبرها می‌روند و کسانی را که قبرها را مسجد می‌کنند و در آن چراغ می‌افروزند، لعنت کند.^۲ همچنین کارهایی که افراد نادان در کنار ضریح انجام می‌دهند؛ مانند دست کشیدن و تقرّب جستن به آنها به وسیله قربانی و نذر و خطاب قرار دادن اهل قبور به هنگام دعا، به طور کلی حرام و ناروا بوده و انجام آن به هیچ وجه جایز نیست. اما در خصوص رو کردن به حجره پیامبر ﷺ به هنگام دعا، چنان‌که در کتب معتبر آمده، باز داشتن از آن اولی است؛ زیرا بهترین جهت، قبله است. اما طواف کردن به دور آن و دست کشیدن و بوسیدن آن به طور کلی ممنوع است. کارهایی مانند قرائت فاتحه و ذکر و دادن سلام در وقت‌های یاد شده در سؤال نیز ساختگی است و بدعت به شمار می‌آید. این بود آنچه ما با علم خویش بدان رسیدیم.»



علامه کاشف الغطاء^{رحمه الله} در بیان تناقضات موجود در این فتوا و رد آن، چنین آورده است: «روزنامه العراق، در روز ۱۳ ذی قعدة ۱۳۴۴ق. پرسش ابن بلیهد، قاضی الفضاة وهایان، از علمای مدینه را منتشر کرده است که در آن، درباره ساختن بنا بر قبور و تبدیل آن به مسجد و روشن کردن شمع و چراغ و انجام کارهایی؛ مانند دست کشیدن و قربانی و نذر کردن و بوسیدن و تکبیر و سلام و فاتحه خواندن در اوقات خاص، از آنان استفتا شده است.

علمای مدینه نیز انجام اعمال مذکور در سؤال را ممنوع و تخریب بناها را واجب اعلام کرده‌اند. آنان در برخی موارد، دلایلی (برگرفته از احادیث) برای فتوای خود ذکر نموده و بقیه را نیز بدون ذکر دلیل و سند بیان کرده‌اند.

در این میان، بسیاری از علما و اهل فضل، از این جانب خواسته‌اند که نظرم را درباره این فتوا بیان نمایم و برای آشکار شدن حقیقت، فتوای صادره را با معیار و محک نقد و ترازوی راستی به سنجش درآورم، تا مبدا پندارها و شبهه‌ها، اذهان ساده اندیشان را مشوش نماید، چراکه این مصیبت، تمامی مسلمین را شامل می‌شود و به همه اهل اسلام ارتباط دارد. از این رو، عبارات فتوای مذکور را آنچنان که در روزنامه مذکور درج گردیده، جمله به جمله ذکر می‌کنیم و سپس به نقد و بررسی صحت و سقم آن می‌پردازیم و در این راه، از خداوند یاری می‌طلبیم.

در پاسخ منسوب به علمای مدینه آمده است:

«ساختن بنا بر قبور، با توجه به احادیث وارده در منع آن، بنا بر اجماع ممنوع است، از این رو، بسیاری از علما بر وجوب تخریب آن فتوا داده‌اند و در این باره به حدیث [امام] علی - رضی الله عنه - استناد کرده‌اند که ابوالهیاج می‌گوید: ...»

چنان که مشاهده می‌شود، صادر کنندگان فتوا، گاهی «اجماع»، بار دیگر «حدیث»، و گاهی هم «اجماع مبتنی بر حدیث» را مورد استناد قرار داده‌اند.

ادعای اجماع به کلی مردود و غیر قابل پذیرش است؛ به گونه‌ای که صفحات روزنامه‌ها و مجلات، گنجایش بیان نظریات علما در جواز [ساخت بنا بر قبور] و حتی اهمیت آن؛ و باطل بودن توهمات مدعیان اجماع را ندارد. از صدر اسلام تا عصر حاضر، این‌گونه عمل شده است و نیازی نمی‌بینیم که با جملات ملال‌آور «فلان به نقل از فلان گفت...»، آن را تبیین کنیم، حال آن‌که روش و سیره مسلمانان در تمامی روزگاران و همه سرزمین‌ها چنین بوده و با وجود



تفاوت‌ها و اختلافات میان مذاهب، همگان انجام چنین کاری را در نزد پیروان همه مذاهب دیده و شنیده‌اند. از صدر اسلام تاکنون، در میان شیعیان و سنی‌ها و دیگر مذاهب اسلام، چنین رسمی وجود داشته و هیچ یک از سرزمین‌های اسلامی؛ اعم از مصر، سوریه، عراق، حجاز و دیگر کشورها را نمی‌یابیم که در آن، مقبره‌های وسیع و گسترده و گنبد و بارگاه برافراشته و تزیین شده وجود نداشته باشد.

به عنوان مثال، قبور امامان مذاهب اهل سنت؛ یعنی شافعی در مصر، ابوحنیفه در بغداد و مالک در مدینه، از زمان وفاتشان تاکنون دارای ساختمان و گنبدهای بزرگ بوده است و قبر احمد بن حنبل که رهبر فکری و مرجع عقیدتی و هابیان به شمار می‌آید نیز در بغداد دارای ساختمان و بارگاه بوده، اما بر اثر طغیان رود دجله و جاری شدن سیل ویرانگر، تخریب شده است. تمامی آن مقبره‌ها نیز در زمانی بنا شده بود که بسیاری از علما و صاحبان فتوا و رهبران مذاهب اسلامی حضور داشته‌اند و هیچ یک از آنان چنین کاری را منع نکرده‌اند، بلکه همگی نسبت به آن نظر مثبت و رضایت داشته و از آن خرسند بوده‌اند.

از سویی، این مسأله تنها به اسلام اختصاص ندارد، بلکه در میان تمام ملل و پیروان همه ادیان؛ اعم از یهودیت و نصرانیت و دیگر آیین‌ها مصداق دارد و در واقع از غرایز فطری بشر و از پیامدهای طبیعی آبادانی سرزمین‌ها و پیشرفت و تمدن به شمار می‌آید و استواری دین که ضامن دنیا و آخرت است، آن را مورد تأیید قرار داده است؛ و اگر این همه، دلیلی قاطع و برهانی آشکار بر نادرستی ادعای «اجماع» نباشد، بهتر آن است که قلم‌ها شکسته گردد و برهان باطل پنداشته شود و دیگر بر هیچ امری، دلیل و برهانی اقامه نگردد، که:

آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلت باید، از وی رو متاب

این بود پاسخ ما به ادعای موهوم «اجماع» که در فتوا بدان اشاره شده است.

اما در مورد حدیث منقول از صحیح مسلم که به نقل از پیامبر خدا ﷺ آورده است: «لَا تَدَعُ تِمْنَالًا إِلَّا طَمَسْتَهُ وَ قَبْرًا مُشْرِفًا إِلَّا سَوَّيْتَهُ»، باید بگوییم که در نسخه‌ای از صحیح مسلم (چاپ ۱۲۹۰ق. - بولاق) که نزد من موجود است، این حدیث در صفحه ۲۵۶ از جلد نخست و در بابتی تحت عنوان «صاف کردن قبرها» وارد شده است، اما چند صفحه بعد از آن، باب دیگری وجود دارد به نام «مَا يُقَالُ عِنْدَ دُخُولِ الْقَبْرِ وَ الدُّعَاءُ لِأَهْلِهَا» (ذکر ورود به قبرستان و دعا برای اهل آن) که در آن، حدیثی توسط عایشه از پیامبر اعظم ﷺ نقل شده که آن حضرت

هنگامی که به سوی قبرستان بقیع می‌رفت، می‌فرمود: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ...»^۳ تا آخر حدیث که طولانی است.

در ادامه نیز حدیث دیگری از سلیمان بن بُریده نقل شده که از قول پدرش چنین آورده است: پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله - به آنان می‌آموخت که وقتی به قبرستان می‌روند، چه بگویند... عده‌ای بنا بر روایت ابوبکر نقل کرده‌اند که حضرت فرمود: هنگام ورود به قبرستان چنین بگویند: «السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ الدِّيَارِ»^۴ و در روایت زهیر آمده است: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ وَ إِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لِلْآحِقُونَ، أَسْأَلُ اللَّهَ لَنَا وَ لَكُمْ الْعَاقِبَةَ»^۵.

در صحیح مسلم و در ادامه این مبحث، بابی با عنوان «اجازه خواستن پیامبر ﷺ از پروردگار برای زیارت قبر مادر بزرگوارش» آمده است. پس از این باب نیز در مطلبی با عنوان «ذکر چهار حدیث صریح در خصوص امر به زیارت قبور»، این احادیث را ذکر کرده است: نخست؛ ابوهیریه گوید: پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: از پروردگارم اجازه خواستم که برای مادرم آمرزش بخواهم، اجازه نفرمود؛ و اجازه خواستم که به زیارت قبرش بروم، اجازه داد.^۶

دوم؛ ابوهیریه در حدیث دیگری چنین آورده است: پیامبر - خدا صلی الله علیه و آله - [و آله] - به زیارت قبر مادرش رفت و گریست؛ چندان که اطرافیان ایشان نیز به گریه افتادند. پس حضرت فرمود: از پروردگارم اجازه خواستم که برای مادرم آمرزش بخواهم، اجازه نفرمود؛ و اجازه خواستم که به زیارت قبرش بروم، اجازه داد، پس به زیارت قبور بروید که مرگ را به یاد انسان می‌آورد.^۷

سوم؛ بُریده به نقل از پدرش گوید: پیامبر - خدا صلی الله علیه و آله - فرمود: شما را از زیارت قبور بازداشتیم، اما [اکنون اجازه می‌دهم که] به زیارت آنها بروید؛ و شما را از ذخیره کردن گوشت قربانی، بیش از سه روز، نهی کرده بودم [تا آن را صدقه دهید] اما اکنون می‌توانید تا مدتی که صلاح می‌دانید، آن را ذخیره کنید...^۸

چهارم؛ حدیث دیگری را با همین مضمون و با سند متفاوت نقل کرده است.^۹ علاوه بر این، من خود دو کتاب ارزشمند از تألیفات دو تن از علمای بزرگ اهل سنت و جماعت را در اختیار دارم که یکی از آنها «شفاء السقام فی زیارة خیر الأنام» نام دارد و نوشته



عالم شهیر قرن هشتم، قاضی القضاة تقی الدین ابوالحسن سُبکی است. نام دیگر این کتاب «شن الغارة علی من أنکر فضل الزیارة» است و در سال ۱۳۱۸ق. در چاپخانه بولاق و با نظارت یکی از علمای بزرگ قاهره، به نام علامه محمد بخیت، رییس وقت دیوان عالی مصر به چاپ رسیده است. این جانب، خود در سال ۱۳۳۰ق. در محضر درس ایشان حاضر شدم و او را در بسیاری از علوم دینی، صاحب نظر و متبحر یافتم. وی به راستی مشعلی فروزان و مظهر فهم و درایت و دوراندیشی بود. ایشان چندین نمونه از تألیفات خود را به ما عرضه داشت که در مقدمه یکی از آنها، شرحی بر احوال ابن تیمیه، بنیانگذار مذهب وهابیت نگاشته و برخی از بدعت‌های او را که موجب تکفیر وی از جانب اغلب علمای مسلمین گردید، شرح داده و به خوبی و با دقت نظر، به بیان علل و اسباب آن پرداخته است.

اما کتاب مورد بحث با نام «شفاء السقام فی زیارة خیر الأنام»، ده باب دارد که عبارت‌اند از: نخست: احادیث وارده در باب زیارت.

دوم: احادیث مرتبط با این موضوع؛ هرچند واژه زیارت در آنها به کار نرفته باشد.

سوم: احادیث وارده در خصوص سفر به قصد زیارت.

چهارم: در بیان نظریات علما، در باره استحباب زیارت.

پنجم: در بیان این که زیارت موجب تقرّب به خداوند است.

ششم: در بیان این که سفر به قصد زیارت موجب قرب به خداوند است.

هفتم: در پاسخ به شبهات مخالفان و بررسی نظریات آنان.

هشتم: در خصوص توسل و استغاثه.

نهم: در بیان سرگذشت پیامبران الهی علیهم السلام.

دهم: در باره شفاعت.

نویسنده در باب نخست، در بیان فضیلت زیارت پیامبر اعظم - صلی الله علیه و آله - و تشویق به آن، پانزده حدیث ذکر نموده و اسناد آنها را نیز با تفصیل کامل بیان کرده و ضمن بررسی رجال احادیث، سند بیشتر آنها را صحیح دانسته است. به عنوان نمونه، اسناد حدیث: «مَنْ زَارَ قَبْرِي وَجَبَتْ لَهُ شَفَاعَتِي»؛^۱ «هر که قبر مرا زیارت کند، شفاعت او بر من واجب می‌گردد.» را به تفصیل در پنج صفحه ذکر کرده است. دو حدیث دیگر با مضمون مشابه را نیز

نقل کرده؛ یکی از آن‌ها است حدیث: «مَنْ حَجَّ فَرَارَ قَبْرِي بَعْدَ وَفَاتِي فَكَأَنَّما زَارَنِي فِي حَيَاتِي»؛^{۱۱} «هرکس حج بگذارد و قبر مرا پس از مرگم زیارت کند، گویی در زمان حیاتم به دیدارم آمده است.»، که اسناد آن را در چهار صفحه ذکر کرده است. و دیگر حدیث: «مَنْ حَجَّ الْبَيْتَ وَ لَمْ يَزُرْنِي فَقَدْ جَفَانِي»^{۱۲} «هرکس حج بیت‌الله بگذارد و مرا زیارت نکند، به من جفا کرده است.»؛ و بسیاری از احادیث دیگر که نویسنده آن‌ها را در این باب ذکر کرده است؛ مانند: «مَنْ أَتَى الْمَدِينَةَ زَائِرًا لِي وَجَبَتْ لَهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ»، «هرکس برای زیارت من به مدینه آید، شفاعت او در روز قیامت بر من واجب گردد» و «مَنْ مَاتَ فِي أَحَدِ الْحَرَمَيْنِ بُعِثَ آمِنًا»؛ «هرکه در یکی از دو حرم [مکه یا مدینه] درگذرد، ایمن محشور می‌گردد».^{۱۳}

در ادامه و در باب دوم، نویسنده حق مطلب را در ذکر احادیث و اقوال ادا نموده و سپس در باب سوم، ماجرای سفر بلال حبشی از شام به مدینه منوره برای زیارت پیامبر اعظم - صلی الله علیه و آله - را ذکر کرده، بدین ترتیب که بلال پس از رحلت پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله - شبی آن حضرت را در خواب دید که به او می‌فرمود: «ای بلال، این چه جفایی است که در حق من روا می‌داری؟! آیا زمان آن نرسیده است که به زیارت من بیایی؟»

بلال، اندوهگین و مضطرب از خواب برخاست و بار سفر بست و آهنگ مدینه کرد و به قبر مطهر آن حضرت آمد... و این ماجرا در زمان حضور اصحاب بزرگ پیامبر ﷺ به وقوع پیوست. نویسنده در ادامه، داستان سفر و زیارت قبر آن حضرت توسط گروهی از صحابه و تابعین را نیز ذکر کرده است.

کتاب دیگری که در این باره تألیف شده، «الجواهر المنظم فی زیارة قبر النبی المکرم» نام دارد که مؤلف آن، احمد بن حجر عسقلانی است که آوازه تألیفات او شرق و غرب را درنوردیده است. این کتاب نیز در سال ۱۲۷۶ ق. در چاپخانه بولاق قاهره به چاپ رسیده است و مانند کتاب پیشین، بخش‌های مختلفی دارد.

نویسنده در بخش اول کتاب با عنوان «جایز بودن زیارت قبر پیامبر - صلی الله علیه و آله - در اثبات مشروعیت زیارت پیامبر گرامی، به آیات قرآن و روایات بسیاری استناد کرده و صحت سند آن‌ها را از نظر عامه علمای مسلمین مورد بررسی قرار داده و بر اجماع علما در این باره تأکید کرده است. وی به خاطر تأخر زمانی نسبت به حافظ سبکی، نظریات علمای بیشتری را نیز آورده است.



نویسنده کتاب (ابن حجر) احادیث بسیاری را به تفصیل ذکر کرده که نه تنها بیانگر جایز بودن زیارت است، بلکه فضیلت آن را نیز به اثبات می‌رساند. وی پس از ذکر احادیث مزبور، در صفحه ۱۳ کتاب چنین آورده است:

ممکن است کسی این اشکال را مطرح کند و بگوید: چگونه ممکن است ادعای اجماع علما درباره مشروعیت زیارت و سفر به قصد زیارت را بپذیریم، در حالی که بنا بر نقل حافظ سبکی، ابن تیمیه - که از متأخران مذهب حنبلی است - به طور کلی مشروعیت زیارت را انکار نموده و چندان در بیان دلیل بر مدعای خویش پرگویی کرده که گوش از شنیدن آن آزرده می‌شود و طبع آدمی ملول می‌گردد، تا جایی که ادعا می‌کند: «سفر به قصد زیارت، بنا بر اجماع، حرام است و نماز مسافر در چنین سفری شکسته نخواهد بود و همه احادیث وارده در باره زیارت، جعلی و ساختگی است». البته برخی از هم‌کیشان ابن تیمیه نیز از نظر او تبعیت کرده‌اند.

در پاسخ به این اشکال باید گفت: ابن تیمیه کیست که بخواهیم به او توجه کنیم و در امور دین به بررسی نظریات او پردازیم؟ مگر نه این که گروهی از علما، پس از بررسی عبارات تباه و دلایل بی‌اساس او، بر خطاهای آشکار، زشت و نادرستی پندار او تأکید کرده‌اند؛ چنان که عز بن جماعه درباره او آورده است:

«خداوند او (ابن تیمیه) را به گمراهی و ضلالت دچار کرده و جامه حقت و خواری بر او پوشانده است و در گزافه‌گویی و یاوه‌سرای، او را چنان نیرویی عطا کرده که جز ذلت و محرومیت، نتیجه‌ای برایش در بر نخواهد داشت.»

همچنین، شیخ جلیل‌القدر و عالم بزرگوار، علامه تقی سبکی - که همگان بر بزرگواری و اجتهاد و نیکوکاری وی اذعان دارند - کتاب مستقلی در رد پندارهای او تألیف کرده و با دلایل آشکار و برهان‌های متقن، نظریات وی را نقض کرده و راه صواب را مشخص نموده و در بخشی از کتاب خود چنین آورده است:

«این‌ها اشتباهاتی است که ابن تیمیه بدان دچار شده و عجب نیست اگر که آن را خطایی نابخشدنی و مصیبتی ماندگار بنامیم؛ چرا که هوای نفس، برای او چنین وانمود کرده و شیطان نهفته در وجودش این‌گونه بر او جلوه داده که راه صواب می‌پوید و در مسیر اجتهاد گام بر می‌دارد. آن بی‌نوا خود نیز نفهمیده که ضمن مخالفت با نظر عامه علما، نارواترین انتقادات

و سرزنش‌ها را در حق پیشوایان ایشان، به ویژه خلفای راشدین اظهار داشته و حتی پا را از این هم فراتر نهاده و به ساحت کبریایی ذات مقدس پروردگار - که از هر کاستی مبرا؛ و به هر کمال و جمال، سزاوار است - تعرض نموده و بر فراز منبرها و در برابر عامه مردم، پروردگار را دارای جسم و بُعد دانسته و در میان علمای متقدم و متأخر، هر که را که چنین اعتقادی نداشته باشد، گمراه خطاب کرده است؛ چندان که علمای هم دوره او، بر ضد این افکار خروشیدند و حاکم وقت را به کشتن یا زندانی کردن او واداشتند. حاکم نیز او را به زندان در افکند، تا آن که جان داد و با مرگ او، شعله بدعت فروکش کرد و آن گمراهی‌ها از میان رفت. چندی بعد، گروهی به پیروی از اندیشه او برخاستند، اما خداوند چنین مقدر کرد که به موفقیتی نرسند و به جایگاه و قدرتی دست نیابند، بلکه فرجام آنان، خواری و بیچارگی و گرفتار شدن به خشم خداوند بود؛ چرا که عصیان پیشه کردند و تجاوزگری نمودند».

این‌ها بخشی از نوشته‌های ابن حجر بود؛ دانشمندی که در میان علمای اهل سنت، هماوردی ندارد و هیچ یک از آنان در فضیلت و منزلت او تردید روا نمی‌دارد.

در این مقاله، ما در پی برشمردن بدعت‌ها و تحریفات ابن تیمیه در دین و مصیبت‌هایی که افکار او برای اسلام و مسلمین به بار آورده، نیستیم؛ چرا که این کار، با رویکرد این مقاله مبنی بر اقامه دلیل و برهان به روش علمی و به شیوه مناظره، منافات دارد. در مورد شخصیت ابن تیمیه نیز گفته‌ها و نظریات عامه علمای اهل سنت در تبیین افکار ناصواب او، ما را از توضیح بیشتر بی‌نیاز می‌کند. اما آنچه در تبیین احادیث وارده و کشف حقیقت و آشکار ساختن آن لازم به نظر می‌رسد، به یاری خداوند متعال بیان خواهیم کرد؛ چندان که چهره حقایق از پس پرده برون آید و آشکارا جلوه‌گر شود.

اکنون پس از بیان بخشی از احادیث و روایات وارده در این خصوص، برای راه یافتن به حقیقت آشکار و درک واقعیت امر، روشی را در پیش می‌گیریم که از نزدیک‌ترین راه و به ساده‌ترین روش، ما را به مقصود برساند. بدین منظور، فرض می‌کنیم که پیامبر خدا ﷺ در حضور جمع کثیری از مسلمانان، فرموده باشند: «لَا تَدْعُ تَمَثَالًا إِلَّا طَمَسَتْهُ وَ لَا قَبْرًا مُشْرَفًا إِلَّا سَوَيْتَهُ».^{۱۴}

مبنای پذیرش چنین فرضی، آن است که به صحت تمامی احادیث وارده در صحیحین



معتقد باشیم و با این که ما چنین عقیده‌ای نداریم، اما برای پایان دادن به اختلاف و ایجاد یک مبنای مورد قبول طرفین، آن را می‌پذیریم؛ زیرا بدیهی است که اگر طرفین مناظره، اصول مشترکی را نپذیرفته باشند، هرگز پایانی برای بحث و مجادله متصور نخواهد بود و نزاع برای همیشه ادامه خواهد یافت. از این رو، ما نیز از سر تساهل و مدارا، صحت حدیث مذکور را می‌پذیریم. در این صورت لازم است که درستی دیگر احادیث وارده در صحیحین را نیز بپذیرا شویم، مانند حدیثی که در صحیح مسلم از پیامبر ﷺ روایت شده که فرمودند: «فَزُورُوا الْقُبُورَ فَإِنَّهَا تُذَكِّرُ الْمَوْتَ...»؛ «به زیارت قبور بروید که مرگ را به یاد [شما] می‌آورد.»؛ و یا: «اسْتَأْذَنْتُ رَبِّي فِي زِيَارَةِ أُمَّي فَأَذِنَ لِي...»؛ «از پروردگارم برای زیارت مادرم اجازه خواستم و به من اجازه داد.» و آن حضرت، خود به زیارت بقیع رفتند.

صحیح بخاری نیز بابی با عنوان «باب زیارت قبور» آورده است. بدین ترتیب این پرسش پیش می‌آید که آیا این احادیث با هم تعارض و تناقض دارند؟ آیا ممکن است پیامبری که هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید و جز آنچه را که بدو وحی شده، بر زبان نمی‌راند، فرمان به تخریب قبور صادر کند و سپس، همگان را به زیارت قبور فرمان دهد و خود نیز به زیارت قبور برود؟!

اگر مسأله از باب تعارض احادیث و اختلاف روایات باشد، لازم است به گونه‌ای آن احادیث را با هم جمع کنیم و برای این کار، باید از روش‌های اجتهاد و استنباط استفاده نماییم؛ قوانین و قواعد اصول استنباط را به کار گیریم و حدیث ضعیف را با توجه به احادیث معتبر و صحیح، معنا کنیم؛ به گونه‌ای که احادیث قوی، معیار و مبنای تأویل حدیث ضعیف قرار گیرد و به تعبیر علمای علم استنباط، «معنای خلاف ظاهر» را به حدیث نسبت دهیم.

اما آیا در اینجا چنین مقوله‌ای پیش آمده و «تعارض میان احادیث» رخ داده است؟ در پاسخ باید گفت: با توجه به حدیث مورد بحث، هرگز چنین فرضیه‌ای صحت ندارد و در اصل تعارضی میان احادیث پیش نیامده تا بخواهیم با تأویل و تفسیر، میان آن‌ها هماهنگی ایجاد کنیم؛ زیرا گمان نمی‌کنم کسی که اندک بهره‌ای از فهم و درک و ازگان و ترکیب‌های صرفی زبان عربی داشته باشد، به تفاوت میان «سوی» از مصدر «تسویه»؛ و «ساوی» از مصدر «مساواة» پی نبرد.

به راستی کسانی که واژه «سَوِيَّة» را در حدیث «وَلَا تَدْعُ قَبْرًا مُشْرَفًا إِلَّا سَوِيَّةً» را به

معنای «با زمین برابر کردن» و «ویران کردن» آورده‌اند، از درک و فهم سلیم بی‌بهره‌اند و ره به گمراهی پیموده‌اند. کسی که چنین بیندارد، به اندازه سر سوزنی از ادبیات عرب آگاهی ندارد. پس چگونه می‌توان چنین کسی را عالم علوم عرب نامید؟!

حتی فرد تحصیل نکرده عرب زبان نیز به سادگی در می‌یابد که «تسویه» به معنای صاف کردن روی یک چیز است و معنای مقابل آن، «تسنیم» و محدب و برآمده کردن آن (به شکل کوهان شتر) است.^{۱۵} بدین ترتیب معنای فرموده آن حضرت چنین خواهد بود: «هیچ قبر برآمده و محدبی را باقی نگذار و روی آن‌ها را صاف و مسطح کن».

بنا بر این، معنای مورد نظر حدیث، ویران و با خاک یکسان کردن قبر نیست و هیچ تعارضی میان این حدیث و احادیث دال بر جایز بودن زیارت و استحباب رفتن به قبرستان و مشروع بودن بنا بر روی قبور وجود ندارد. معنایی که نخستین بار با شنیدن این حدیث به ذهن من خطور کرد نیز همان «صاف و مسطح کردن روی قبر» بود. سپس با مراجعه به صحیح مسلم، دریافتم که مؤلف کتاب «مسلم» نیز همین معنا را از حدیث برداشت کرده؛ زیرا آن باب را «باب تسوية القبور» نامیده و حدیثی را با ذکر سلسله اسناد نقل نموده که متن آن چنین است:

«به همراه فضاله بن عبید در سرزمین روم بودیم، یکی از همراهان ما از دنیا رفت. پس از دفن وی، فضاله فرمان داد که روی قبر را صاف کنند و گفت: شنیدم که پیامبر خدا ﷺ فرمود: روی قبرها صاف (و نه محدب) باشد.^{۱۶} سپس در همان باب، حدیث ابوالهیاج را نقل کرده است که می‌گوید: «وَلَا قَبْرًا مُشْرِفًا إِلَّا سَوَّيْتَهُ».

شارحان صحیح مسلم؛ از جمله نووی - شارح پرآوازه این کتاب - نیز همین برداشت را از حدیث مذکور داشته‌اند؛ چنان‌که نووی در توضیح معنای سخن پیامبر ﷺ آورده است: سنت آن است که قبر، زیاد از زمین ارتفاع نداشته باشد و روی آن هم محدب نباشد، بلکه تقریباً به اندازه یک وجب بالاتر از زمین قرار گیرد. عقیده شافعی و پیروان وی نیز چنین است. اما قاضی عیاض از برخی علما نقل کرده که به عقیده آنان، محدب بودن قبر افضل است.^{۱۷}

از سوی، در صحیح بخاری، باب «توصیف قبر پیامبر ﷺ و ابوبکر و عمر»، روایتی نقل شده که بیانگر برتری و اولویت تسنیم (برآمده و محدب بودن قبر) است. بخاری در باب



مذکور از سفیان تمار نقل کرده که وی، قبر پیامبر ﷺ را دیده که برآمده و محدب بوده است.^{۱۸} اما قسطلانی، یکی از شارحان مشهور صحیح بخاری - که آن را در ده جلد شرح داده و شرح وی در قاهره به چاپ رسیده - در ذیل این حدیث آورده است:

«مُسْتَم» به معنای مرتفع [و نه محدب] است. همچنین ابونعیم در «المستخرج»، قبر ابوبکر و عمر را نیز به همان صورت توصیف کرده و آن را دلیلی بر استحباب مرتفع بودن قبر دانسته است که ابوحنیفه^{۱۹} و مالک^{۲۰} و احمد حنبل^{۲۱} و مزنی و برخی از شافعیان بدان تصریح کرده‌اند. وی سپس در بیان عقیده سایر شافعیان آورده است: بر مبنای سخن شافعی، بسیاری از پیروان او معتقدند که «صاف بودن قبر بهتر از محدب یا مرتفع بودن آن است؛ زیرا پیامبر ﷺ، قبر فرزندش ابراهیم را صاف کرد و عمل آن حضرت حجت است، نه عمل دیگران...»^{۲۲}

بنابر این، چنان‌که بیهقی در «سنن» آورده، سخن سفیان تمار حجت نیست؛ زیرا این احتمال وجود دارد که قبر پیامبر ﷺ و قبور ابوبکر و عمر در ابتدا محدب نبوده و بعداً چنین شده باشد.^{۲۳}

همچنین ابوداود با سند صحیح از قاسم بن محمد بن ابی بکر، چنین نقل کرده است: روزی نزد عایشه رفتم و به او گفتم: قبر پیامبر و قبور ابوبکر و عمر را به من نشان بده. عایشه پرده را کنار زد و من سه قبر را دیدم که نه چندان مرتفع بودند و نه هم سطح با زمین.^{۲۴}

قسطلانی در ادامه می‌افزاید:

این که رافضی‌ها (شیعیان) قبرها را مرتفع و بالاتر از سطح زمین می‌سازند، به استحباب این امر (مرتفع بودن قبر) خدشه‌ای وارد نمی‌کند؛ زیرا نباید سستی را به خاطر پذیرش آن از سوی بدعت‌گذاران (!) رها کنیم و از سویی، این کار با روایت علی (رضی الله عنه) که از قول پیامبر ﷺ نقل کرده که: آن حضرت مرا فرمان داد تا هیچ قبر برافراشته‌ای را باقی نگذارم و همه را صاف کنم، منافاتی ندارد؛ زیرا منظور او از صاف کردن، هم سطح کردن قبر با زمین نیست، بلکه صاف کردن روی آن است، که با هر دو گروه روایات موجود در این باره تناسب دارد.^{۲۵} با توجه به مطالب مذکور، مشاهده می‌کنیم که تمامی علمای اعلام و بزرگان دین؛ اعم از ناقلان حدیث، همچون بخاری و مسلم؛ و پیشوایان مذاهب چهارگانه؛ ابوحنیفه، شافعی،

مالک و احمد بن حنبل و نیز مجتهدانی چون نووی و دیگران، بر این نکته اتفاق نظریه دارند که ترمیم و بنای قبور در زمان نزول وحی و حضور پیامبر خدا ﷺ مشروعیت داشته و شخص پیامبر ﷺ قبر فرزند خود ابراهیم را مرتب نمود. اختلاف و نزاع بر سر آن است که صاف بودن روی قبر بهتر است یا محدب و مرتفع بودن آن؛ و چنان که دیدیم، کسانی که مرتفع و محدب بودن قبر را برتر می‌دانند، به روایت بخاری از سفیان تمار استناد می‌کنند که در آن، روای حدیث، قبر پیامبر ﷺ را مرتفع و محدب توصیف کرده است؛ اما آنان که صاف بودن قبر را افضل می‌شمارند، معتقدند که پیامبر ﷺ قبر فرزند خود ابراهیم را صاف کرده است. این گروه برای اثبات عقیده خود، به حدیث قاسم بن محمد بن ابی بکر استناد کرده‌اند و چه بسا در مقام جرح و تعدیل، این دلیل ارجح باشد و به تعبیر شارح صحیح بخاری حتی اگر رافضیان و بدعت‌گذاران (!) نیز این کار (مرتفع ساختن قبور) را انجام دهند، دلیلی بر نادرستی آن نخواهد بود.

در این مبحث، ما در صدد مناقشه در باره تعبیر «رافضیان» و بدعت‌گذار بودن آنان نیستیم. آنچه در این مقاله مورد بحث ماست، حدیث «وَلَا تَدْعُ قَبْرًا مُشْرِفًا إِلَّا سَوَّيْتَهُ» است و با توجه به آنچه بیان کردیم، به خوبی آشکار گردید که معنای «سویته» که در حدیث به کار رفته، «صاف کردن روی قبر» است که در مقابل «محدب ساختن و منحنی کردن» قبر قرار دارد. آنچه این معنا را تأکید می‌کند، وجود صفت «مُشْرِفًا» در حدیث است که معنای لغوی آن، بلندی حاصل از محدب بودن شیء است؛ چنان‌که تعبیر «محدب ساختن» یا «تسنیم»، از «سنام»؛ «کوهان شتر» اقتباس شده است. از این رو وجود قید مذکور (مُشْرِفًا) در حدیث، اجتناب ناپذیر به نظر می‌رسد و به تعبیر اهل فن، «قید احترازی» به شمار می‌آید، در حالی که اگر معنای «سویته» را «هم سطح کردن با زمین» در نظر بگیریم، آوردن قید مذکور ضرورتی ندارد و حتی نقض غرض خواهد بود. در این میان، آیا کسی نبود که از آن به اصطلاح «مفتی» مدینه، که با استناد به این حدیث، تخریب قبور را واجب دانسته است، پرسد:

«حضرت آقا! این پندار نابخردانه و برهان بی‌اساس و دلیل نارا و موهوم را - که به خیال هیچ خیال‌پردازی هم راه نمی‌یابد و ذهن افراد نادان هم آن را نمی‌پذیرد - از کجا آورده‌ای؟! آیا جز این است که ابن تیمیه و برخی از پیروان او، چنین پنداشته‌اند و جناب مفتی هم در صدد ترویج افکار نادرست و پندارهای باطل او برآمده و از آنجا که دلیل و حجت



محکمی نیافته؛ ناچار، به تحریف حقایق پرداخته و همچون کودکان، به بازی با کلمات و وارونه جلوه دادن برهان‌ها روی آورده است؟

اما خورشید حقیقت پشت ابر نمی‌ماند و واقعیت در پس عبارات واهی و پندارهای نابخردانه، از یاد نمی‌رود. در واقع حدیث «لَا تَدْعُ قَبْرًا مُشْرِفًا إِلَّا سَوِيَّةً»، دلیلی بر رد ادعای صادرکنندگان فتواست، نه تأییدکننده آنان! حقیقت آن است که این حدیث، نادرستی و بطلان فتوای آنان را آشکار می‌کند؛ زیرا از نگاه هر فرد عرب زبان، «سویته» به معنای «صاف کردن و تسطیح روی قبر» است، نه خراب کردن و با خاک یکسان نمودن آن؛ و اصولاً این معنا با هیچ یک از احادیث وارده در خصوص زیارت قبور تعارض ندارد و هر که اندکی از اصول استنباط را بداند، چنین برداشتی از حدیث ندارد؛ چه رسد به آن که بخواهد با توجیه و تفسیر، میان این احادیث هماهنگی ایجاد کند؛ زیرا معنای ظاهری و حقیقی، که از واژگان و ساختار حدیث بر می‌آید، همان است که ذکر کردیم، بی آن که همچون شارح صحیح بخاری نیازمند توجیه و تأویل احادیث باشیم.

اما اگر فتوا دهندگان، بی‌جهت بر گفته خود اصرار ورزند و برای واژه «سویته»، هیچ معنایی جز «ویران نمودن» و «با خاک یکسان کردن» را نپذیرند؛ و ما نیز از سر مسامحه این فرض را قبول کنیم، آنگاه نوبت به بررسی تعارض حدیث با احادیث دیگر و لزوم تأویل و تفسیر آن‌ها خواهد رسید؛ که در چنین حالتی، باز هم با توجه به این که حدیث مذکور «خبر واحد» است، یارای مقابله با احادیث صحیح و معتبری که در باب فضیلت زیارت قبور و جایز بودن ترمیم آن‌ها وارد شده را ندارد، چندان که بنا بر احادیث، شخص پیامبر ﷺ روی قبر فرزندش ابراهیم را صاف و مرتب کرد. از این رو، حتی در صورت پذیرش معنای مذکور، باید گفت منظور آن حضرت این بوده که «هر قبر برافراشته‌ای را که مورد پرستش و عبادت قرار گرفته، ویران کن».

آنچه این معنا را مورد تأکید قرار می‌دهد، احادیث متعددی است که در صحیحین بخاری و مسلم وارد شده^{۲۶} و یهود و نصاری و اهل حبشه را مورد نکوهش قرار داده است؛ زیرا آنان بر قبور بزرگان و پیشوایان خود، تندیس یا تصویری از صاحب قبر می‌نهادند و آن را می‌پرستیدند؛ و چه بسا حدیث مذکور در صدد نکوهش برخی از گروه‌های یهود و نصاری و حبشیان بوده که در گذشته چنین می‌کردند و سپس از آن کار دست برداشتند و عقاید خود را

تعدیل نمودند.

اما از زمان پیامبر ﷺ تا کنون، هیچ یک از مسلمانان، صاحبان قبور را پرستش نکرده‌اند، بلکه در تمامی بقاع متبرکه و حرم‌های مطهر، تنها خداوند متعال را می‌پرستند که یکتاست و شریکی ندارد.

به هر تقدیر، با در نظر گرفتن تمامی فرض‌ها و احتمالات، حدیث مذکور هیچ دلالتی بر جایز بودن تخریب قبور ندارد، چه رسد به آن‌که چنین کاری را واجب و لازم بشمارد! زیرا اخبار و روایات صحیح و معتبره ذره‌ای تردید در آن‌ها راه ندارد و ما از ذکر بسیاری از آن‌ها خودداری کردیم، مشروعیت بنا بر قبور و تکریم آن‌ها را مورد تأکید قرار می‌دهد و این کار را مصداق «تعظیم شعائر الله» می‌داند که مطابق آیه شریفه: «وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ»^{۲۷} از نشانه‌های تقوا و پرهیزکاری به شمار می‌آید.

پی‌نوشت‌ها

۱. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۶۶ باب ۳۱ ح ۹۳؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۹۶ و ۱۲۹؛ سنن نسائی، ج ۴، ص ۸۸؛ سنن ابی داود، ج ۳، ص ۲۱۵ ح ۳۲۱۸؛ الجامع الصحیح لترمذی، ج ۳، ص ۳۶۶، باب ۵۶، ح ۱۰۴۱
۲. علامه محسن امین درباره این بخش از جواب آورده است: این عبارت در رساله‌های وهابیان وجود دارد و نشان می‌دهد که سؤال را وهابیان مطرح نموده و خود نیز بدان پاسخ داده‌اند.
۳. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۶۹، باب ۳۵ ح ۱۰۲ و ۱۰۳
۴. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۷۱ باب ۳۵ ح ۱۰۴
۵. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۷۱ باب ۳۵ ح ۱۰۴
۶. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۷۱، باب ۳۵ ح ۱۰۵
۷. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۷۱، باب ۳۵، ح ۱۰۵
۸. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۷۱، باب ۳۶، ح ۱۰۶
۹. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۷۱، باب ۳۶، ح ۱۰۶
۱۰. سنن دار قطنی ج ۲، ص ۲۷۸ ح ۱۹۴؛ الجامع الصغیر لسیوطی به نقل از بیهقی، ج ۲، ص ۶۰۵ ح ۸۷۱۵؛ کنز العمال ۱۵، ص ۶۱۵ ح ۴۲۵۸۳؛ وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۳۳۶؛ الکامل، ابی احمد بن عدی، ج ۶، ص ۲۳۵۰؛ علامه امینی رحمته الله علیه در کتاب ارزشمند الغدیر، ج ۵، ص ۹۶ - ۹۳ بیش از ۴۰ مأخذ برای این حدیث آورده است.
۱۱. سنن دار قطنی ج ۲ ص ۲۷۸ ح ۱۹۲؛ سنن بیهقی، ج ۵، ص ۲۴۶؛ کنز العمال ۵، ص ۱۳۵ ح ۱۲۳۶۸ و ۱۵

- ص ۶۵۱ ح ۴۲۵۸۲، وفاء الوفاء ۴، ص ۱۳۴۰؛ الکامل، ابي احمد بن عدی ۲، ص ۷۹۰، الجامع الصغير سيوطی به نقل از طبرانی ۲، ص ۵۹۴ ح ۸۶۲۸، علامه امینی (ره) در الغدير، ج ۵، ص ۹۹، ۱۰۰، نُه مأخذ ذکر نموده است.
۱۲. کنزالعمال ۵، ص ۱۳۵ ح ۱۲۳۶۹، وفاء الوفاء ۴، ص ۱۳۴۲، شفاء السقام: ۲۳، علامه امینی (ره) نُه مأخذ در الغدير ج ۵، ص ۱۰۰ ذکر کرده است.
۱۳. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۴۸، شفاء السقام، ص ۳۴
۱۴. هيچ تنديسي را برجا مگذار و همه را نابود کن و هيچ قبر برافراشته‌ای را باقي مگذار و همه را صاف کن.
۱۵. معجم مقایس اللغة، ج ۳، ص ۱۱۲ (سوی).
۱۶. صحيح مسلم، ج ۲، ص ۶۶۶ باب ۳۱، ص ۹۲
۱۷. إرشاد الساری فی شرح صحيح البخاری ۴، ص ۳۰۱
۱۸. صحيح بخاری، ج ۲، ص ۱۲۸؛ المجموع، ج ۵، ص ۲۹۵
۱۹. المبسوط سرخسی، ج ۲، ص ۶۲
۲۰. المنتقى، ج ۲، ص ۲۲
۲۱. المغنی، ابن قدامه، ج ۲، ص ۳۸۰
۲۲. شافعی، کتاب الأم، ج ۱، ص ۲۷۳
۲۳. سنن بیهقی، ج ۴، ص ۴
۲۴. سنن ابي داود، ج ۳، ص ۲۱۵ ح ۳۲۲۰
۲۵. قسطلانی، إرشاد الساری فی شرح صحيح البخاری، ج ۲، ص ۴۷۷
۲۶. صحيح بخاری، ج ۲، ص ۱۱۴
۲۷. حج: ۳۲

